

HomePage: <a href="https://jfiqh.um.ac.ir/">https://jfiqh.um.ac.ir/</a>	سال ۵۴ - شماره ۱ - شماره پیاپی ۱۲۸ - بهار ۱۴۰۱، ص ۱۱ - ۲۷	
شاپا الکترونیکی ۲۵۳۸-۳۸۹۲	شاپا چاپی ۹۱۳۹-۲۰۰۸	
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۹/۲۰	تاریخ بازنگری: ۱۳۹۹/۰۸/۰۳	تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۷/۱۵
DOI: <a href="https://doi.org/10.22067/jfiqh.2020.89041">https://doi.org/10.22067/jfiqh.2020.89041</a>	نوع مقاله: پژوهشی	

## اقرار سفیه در دعاوی کیفری: نقدی بر ماده ۱۷۰ قانون مجازات اسلامی

دکتر روح الله اکرمی

دانشیار دانشگاه قم

Email: r.akrami@qom.ac.ir

### چکیده

شخص سفیه به سبب نقصان عقلانی در تصرف مالی فاقد اهلیت است و اعمال وی در این زمینه نافذ نیست. در این راستا اقرار سفیه به عنوان اخبار علیه شخص در صورتی که آثار مالی به دنبال داشته باشد، اصولاً نباید معتبر باشد. در پرونده‌ای کیفری، اقرار ممکن است راجع به دعوای زیان ناشی از جرم صورت گیرد که در صورتی که متضمن تدارک مالی باشد در بطلان آن تردید نیست، اما اگر اقرار در چهارچوب جنبه عمومی جرم باشد، قانونگذار مجازات اسلامی در ماده ۱۷۰ آن را نافذ دانسته است. در تحقیق حاضر با روش تحلیلی توصیفی، مکتوبات فقه امامیه بررسی و این نتیجه حاصل شده است که در خصوص مجازات‌های مالی نظیر دیه و جزای نقدی، اقرار سفیه معتبر نیست و نمی‌توان آن را بعداً نیز تنفیذ کرد. اقرار راجع به ضمانت اجراهای کیفری غیرمالی اثرگذار است، هرچند موضوع جرم، حقوق مالی اشخاص باشد. افزون بر آن اقرار سفیه نسبت به ضمان مالی ناشی از جرم، اعم از آنکه متعلق آن دین یا عین معینی باشد، معتبر نیست و نه تنها توسط اولیای او تنفیذ شدنی نیست، بلکه با زوال حجر نیز نفوذ نمی‌یابد.

واژگان کلیدی: اقرار سفیه، مجازات مالی، اثبات دعوا، دعوای کیفری، فقه امامیه.



HomePage: <https://jfiqh.um.ac.ir/>

Vol. 54, No. 1: Issue 128, Spring 2022, p.11-27

Online ISSN: 2538-3892



Print ISSN: 2008-9139

Receive Date: 06-10-2020

Revise Date: 24-10-2020

Accept Date: 10-12-2020

DOI: <https://doi.org/10.22067/jfu.v53i4.86677>

Article type: Original Research

## The Imbecile's Confession in Criminal Actions: a Criticism of Article 170 of the Islamic Penal Code

Ruhollah Akrami

Ph.D. Associate Professor, University of Qom

Email: [r.akrami@qom.ac.ir](mailto:r.akrami@qom.ac.ir)

### Abstract

The imbecile, due to the intellectual deficiency, lacks capacity to do financial acts and his acts are inoperative in this regard. Consequently, the imbecile's confession in the sense of a declaration against oneself should not be valid principally in case it has financial implications. In a criminal case, confession may be made about a claim for damages resulting from a crime which would be evidently invalid if involving financial compensation; however, if confession is in the context of the public aspect of a crime, the Islamic Penal Code legislator has declared it operative in article 170 of the Code. In the present research, the Imamia jurisprudential sources have been studied through a descriptive-analytical method and it has been concluded that as far as financial punishmentS such as blood money and fines are concerned, the imbecile's confession is not operative, neither may it be made operative subsequently. Confession about non-financial penal sanctions is operative, though the subject of crime may be the others' financial rights. Additionally, the imbecile's confession with regard to the financial liability of a crime, whether its subject is a debt or a specified object is not valid and not only it cannot be made operative by his guardians but it won't become operative in case incapacity declines.

**Keywords:** The Imbecile's Confession, Financial Punishment, Substantiate a Claim, Criminal Action, Imamia Jurisprudence



## مقدمه

اقرار به عنوان اخباری که موجب التزام مقرّ به آثار حقوقی ناشی از آن، که به ضرر او است می‌شود، همانند سایر اعمال حقوقی مستلزم اجتماع شرایطی است تا معتبر شناخته شود. چنانچه اقرار متضمن آثار مالی باشد، اعتبار آن منوط به رشد مقرّ است، از این رو اگر مقرّ سفیه باشد، اقرار وی در این زمینه نافذ نیست و فقها در این خصوص اتفاق نظر دارند (صاحب‌جوهر، ۱۰۶/۳۵)؛ چراکه سفیه در امور مالی ضعف عقلانی دارد. در این راستا قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ در ماده ۱۷۰ برای نخستین بار حکم اقرار سفیه را در دعاوی کیفری وضع کرد و در این خصوص با تفکیک جنبه کیفری از ضمان مالی ناشی از جرم مقرر داشت: «اقرار شخص سفیه که حکم حجر او صادر شده است... نسبت به امور کیفری نافذ است، اما نسبت به ضمان مالی ناشی از جرم، معتبر نیست.»

مسئله اصلی تحقیق حاضر آن است که چنانچه جرم علیه حقوق مالی باشد یا مجازاتی که برای مقرّ به دنبال دارد، صبغه مالی داشته باشد، آیا می‌توان اقرار سفیه را در خصوص این موارد نیز معتبر دانست؟ در کنار این مسئله اصلی، برخی سؤالات فرعی نیز که ممکن است در مقام تحلیل مقررّه مزبور به ذهن متبادر شود، مطرح شدنی است؛ نظیر اینکه مقنن عدم اعتبار اقرار سفیه در ضمان مالی را بر صدور حکم حجر تعلیق کرده است، آیا حکم مزبور جنبه اعلامی دارد و می‌تواند درباره محکومیت‌های کیفری گذشته که مبتنی بر اقرار اصدار یافته است، تأثیرگذار باشد؟ در جایی که جرم متعلق اقرار، مستوجب دیه است، چنانچه قائل شویم اقرار سفیه نتواند آن را اثبات کند، تکلیف مجنی علیه چیست؟ آیا حق او باید در راستای امتنانی که برای سفیه پذیرفته‌ایم، تضییع شود یا می‌توان ضمان را برعهده بیت‌المال متعین دانست؟ قانون‌گذار بیان کرده است که اقرار سفیه درباره امور کیفری، برخلاف ضمان مالی نافذ است. آیا منظور مقنن آن است که با اذن اولیای سفیه یا خروج از حجر، اقرار وی در ضمان مالی تنفیذشدنی است یا اینکه حکم این اقرار بطلان است؟ پیش فرض‌های تحقیق آن است که ماهیت حجر ناشی از سفه اقتضا دارد که اقرار سفیه نتواند موجب تجویز اخذ مال از وی شود؛ هر چند این مال در قالب مجازات مطرح نظر قرار گیرد، ولی مجرد اینکه جرم علیه اموال و مالکیت باشد، سفه در تحقق جرم و به تبع اقرار به آن خللی وارد نمی‌کند. بی‌اعتباری اقرار سفیه در جنبه‌های مالی دعاوی کیفری، مستلزم حکم حجری است که جنبه اعلامی دارد و چنین اقراری چون از اساس باطل است، قابل تنفیذ نیست. در جایی که متعلق اقرار، جنایت موجب دیه است، به نظر می‌رسد باید بر ضمان بیت‌المال حکم داد.

در زمینه مسائل مزبور تاکنون هیچ‌گونه تحقیق مستقلی صورت نگرفته است. فقها در آثار عام خود ضمن مبحث سفه در کتاب حجر یا اقرار در کتاب قصاص یا در برخی استفتائات به پاره‌ای از ابعاد موضوع پرداخته‌اند؛ لکن در این نوشتار تلاش شده است تا بر اساس منابع فقهی که مصدر تقنین در کشور است،



مباحث تجزیه و تحلیل شوند.

## ۱. مفهوم‌شناسی فقهی حقوقی سفه و عدم رشد

### ۱.۱. مفهوم سفه و عدم رشد

سفه نقطه مقابل رشد است و از باب «تعرف الاشیاء بأضدادها» ابتدا باید معنای رشد را در نظر گرفت. رشد و مشتقات آن در لغت به معنای صلاح، هدایت و استقامت در مسیر حق توأم با پایداری ترجمه شده است (مرتضی زبیدی، ۴/۴۵۳؛ مقری، ۲/۲۲۷). رشد عرفاً عبارت است از ملکه‌ای نفسانی که شخص را به اداره خردمندانه اموالش سوق داده و از تباه کردن و مصرف آن‌ها در امور غیرعقلایی باز می‌دارد (شهید ثانی، الروضة البهیة، ۴/۱۴۸). از این رو منظور از سفه حالت ثابت عقلانی کسی است که شخص را به تضييع اموال و مصرف نکردن عقلایی آن‌ها دلالت می‌کند (حسینی عاملی، ۱۶/۱۲۹) که اختصاص به امور مالی دارد (فاضل لنکرانی، ۳۱۰) و ربطی به امور غیرمالی و به‌ویژه امور کیفری فاقد صبغه مالی ندارد.

### ۱.۲. سفه و رشد در قانون مجازات اسلامی

قانون‌گذار در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ برای نخستین بار موضوع رشد را وارد قلمرو مقررات موضوعه کیفری کرد. ماده ۹۱ این قانون با اشاره به شرط رشد، اشعار داشته است: «در جرایم موجب حد یا قصاص، هرگاه افراد بالغ کمتر از هجده سال، ماهیت جرم انجام شده و یا حرمت آن را درک نکنند و یا در رشد و کمال عقل آنان شبهه وجود داشته باشد، حسب مورد با توجه به سن آن‌ها به مجازات‌های پیش‌بینی شده در این فصل محکوم می‌شوند.» در این ماده، مقنن شبهه در رشد و کمال عقل را موجب تبدیل حد یا قصاص به تعزیر می‌داند. از نظر فقهی کمال عقل گاه برای بیان دو شرط عقل و بلوغ (محقق حلی، ۴/۲۰۰) و گاه صرفاً برای اشاره به شرط عقل (ابن زهره، ۴۰۳) به کار می‌رود. چنین استعمالی در ابواب عبادی و مدنی نیز مشهود است (طوسی، الاقتصاد، ۲۷۸؛ محقق حلی، ۲/۱۵۶). از این رو باید گفت به تبع مصادر فقهی، مقصود از کمال عقل در ماده ۹۱ صرفاً عقل است و دلالتاً ارتباطی با شدت و ضعف عقلانیت ندارد؛ چراکه از نظر فقهی برای عقل در امور کیفری مراتب مختلف تعیین نشده است که درجه خاصی از آنکه متمایز از ماهیت شرط عقل در دیگر ابواب باشد، مدنظر قرار گرفته باشد. رشد در ماده نیز در معنای توانایی ادراک رفتار استعمال شده است نه آن که ناظر بر امور مالی و نقطه مقابل سفه باشد و در تأیید آن، مفاد ماده ۱۴۰ نیز که تحقق مسئولیت کیفری را صرفاً بر عقل، بلوغ و اختیار متوقف کرده است نیز وافی به مقصود است. استفاده از واژه رشد در امور کیفری در میان قدما و متأخران تنها از سوی علامه حلی در تحریر الأحکام مشاهده می‌شود. ایشان درباره حد لواط ایقابی و مصرف مسکرات، ثبوت مجازات را مشروط به شرط رشد می‌دانند (۳۴۴/۵، ۳۳۰ و ۴۶۴). بیان مزبور در شرایطی است که قصاص و حد بدنی، ارتباطی با رشد مالی ندارد که نتوان افراد سفیه را مجازات کرد. همین امر سبب شده است که فقهای پس از علامه بر بدون دلیل بودن



چنین شرطی تصریح کنند (شهید ثانی، الروضة البهية، ۶۶/۱۰؛ فاضل هندی، ۱۰۳/۱۱). تدقیق در عبارات علامه در تحریر به خوبی مؤید آن است که ایشان رشد را در معنای مصطلح خود به کار نبرده است، بلکه آن را برای اشاره به شرط عقل استفاده کرده است (علامه حلی، تحریر الأحكام، ۱۶۴/۵). در هر صورت، رشد در معنای اصطلاحی خود در ثبوت امور کیفری شرط نیست و برخی از معاصران صریحاً بر همین مطلب فتوا داده‌اند (خمینی، تحریر الوسيلة، ۵۲۲/۲). از این رو باید رشد مطرح در ماده ۹۱ را در معنای قدرت درک ماهیت رفتار و آثار مترتب بر آن دید. در تأیید این مطلب می‌توان از مفاد تبصره ماده نیز بهره گرفت که استعلام از پزشکی قانونی را از راه‌های تشخیص رشد و کمال عقل توسط دادگاه دانسته است، در حالی که کارشناسی پزشکی اصولاً برای احراز سلامت عقل و روان مفید فایده است و در احراز شرط رشد مالی که با قضاوت بر اساس ملاک‌های عرفی سنجیده می‌شود، طریقتی ندارد. قرینه دیگر بر این مطلب حکم ماده بعد در خصوص دیه و خسارات مالی اطفال و نوجوانان است که قانونگذار برخلاف حدود و قصاص، در این زمینه رشد را به‌عنوان شرط معرفی نکرده است، در حالی که اگر بنا بود رشد اصطلاحی در ضمانت اجرای خاصی تأثیرگذار باشد، بدون تردید مصداق آن، همان دیه و سایر خسارات و ضمان مالی می‌بود که به‌رغم در مقام بیان بودن، نسبت به آن سکوت شده است.

برخی از حقوق‌دانان ظاهراً با تفسیر واژه رشد موضوع ماده ۹۱ در معنای قسیم سفته تلاش کرده‌اند سفته در همان مفهوم مدنی را مانع از تثبیت مسئولیت کیفری در جرایم موجب حد و قصاص بدانند (شیروی، ۱۰۹) و به تبع، اقرار سفیه در این جرایم را طبق ماده ۱۷۰ معتبر ندانند؛ به بیان ایشان «جمع میان دو ماده ۹۱ و ۱۷۰ این است که ماده ۱۷۰ را در غیر مورد حد و قصاص و نیز دیات جاری بدانیم، در واقع آن را منحصر به تعزیرات بدانیم؛ مثلاً اگر فرد سفیه به خیانت در امانت اقرار کند، بر اساس ماده ۶۷۴ قانون مجازات اسلامی سال ۱۳۷۵ به شش ماه تا سه سال حبس محکوم می‌شود، ولی به ضمان مالی محکوم نمی‌شود. در مجموع ماده ۹۱ مخصص ماده ۱۷۰ است» (حاجی ده‌آبادی، ۳۱۷). از این رو «برای محکومیت شخصی به حد و قصاص، رشد شرط است؛ در نهایت در افراد هجده سال و بالاتر، رشد مفروض می‌باشد و در افراد بالغ کمتر از هجده سال احراز رشد لازم است و در صورت تردید، به تعزیر محکوم می‌شوند» (همان، ۳۱۶). نظریه مزبور جای تأمل دارد؛ زیرا اولاً اساساً فقها در بحث از شرایط مسئولیت کیفری، به جز شرایط عام تکلیف نظیر بلوغ و عقل و اختیار، شرط علی‌حده‌ای به‌عنوان رشد را مورد شناسایی قرار نداده‌اند؛ ثانیاً حتی اگر همسو با برخی از معاصران بر لحاظ شرط مستقلی به‌عنوان رشد در مسئولیت کیفری ملتزم شویم، ماهیت این شرط متمایز از رشد مدنی است که مقابل سفته قرار می‌گیرد و کسی این دو را مرادف ندانسته است، چه اینکه رشد مزبور به معنای توانایی ادراک ماهیت و قبح رفتار ارتكابی و نتایج مترتب بر آن است. توجه به سخنان قائلان به این نگاه به خوبی این نکته را نشان می‌دهد (موسوی اردبیلی، ۱۹۹/۱؛ مؤسسه آموزشی و



پژوهشی قضا، سؤالات ۲۹ و ۳۳۶). روشن است که تلقی مزبور از رشد که مدنظر قانونگذار در ماده ۹۱ نیز قرار گرفته است، ارتباطی با رشد مدنی که ویژه امور مالی است ندارد و نص ماده ۱۷۰ قانون نیز که صراحتاً حکم را به ضمان مالی و نه امور کیفری تحدید کرده است، به وضوح گویای این استظهار است.

## ۲. اقتضای اصل: اعتبار یا عدم اعتبار اقرار نسبت به مسئله رشد و سفه

یکی از مسائل مهمی که باید بررسی کرد این است که اگر فردی اقرار به ارتکاب جرمی کند که دارای تبعات واجد صبغه مالی باشد، اصل اعتبار اقرار است، مگر سفه مقرر ثابت شود یا اصل بر بی اعتباری اقرار است، مگر رشد وی ثابت شود؟

### ۲.۱. بررسی موضوع از منظر فقه و حقوق مدنی

راجع به رویکرد فقه و به تبع آن حقوق مدنی باید گفت اطفال، محجور قلمداد می شوند، لکن مجرد بلوغ برای خروج از حجر نیز کافی نیست تا آنکه رشد نیز ثابت شود. خداوند متعال در قرآن کریم امر فرموده اند که یتیمان را امتحان کنید تا زمانی که به مرحله ازدواج برسند، در آن هنگام اگر رشدی در آنها یافتید، اموالشان را به آنها برگردانید.<sup>۱</sup> فقها با استناد به این آیه شریفه معتقدند رفع حجر، مستلزم اجتماع دو شرط بلوغ و رشد است، هرچند برخی این دو شرط را به شکل مستقل در عرض هم (صاحب جواهر، ۱۹/۲۶) و عده ای آن‌ها را در طول هم (قمی، ۳۹۹/۴؛ فاضل لنگرانی، ۲۹۷) دانسته اند. بنا بر هریک از این برداشت‌ها تا زمانی که رشد به وجود نیاید، تصرفات مالی اشخاص و سپردن اموال به ایشان جایز نیست، حتی اگر به سن پیری برسند (طوسی، المبسوط، ۲/۲۸۴؛ علامه حلی، تذکره الفقهاء، ۱۴/۲۰۵).

در اینجا این سؤال مطرح است که آیا می توان بلوغ را اماره بر رشد شناخت و نتیجه گرفت افراد بالغ همه رشید محسوب می شوند، مگر آنکه دادگاه حکم بر حجر شخص به سبب سفه صادر کند. از نظر حقوقی قانونگذار مدنی پیش از انقلاب در ماده ۱۲۱۰، سن هجده سال را به عنوان اماره رشد تعیین کرد. در سال ۱۳۶۱ همسوا قول شاذی در فقه (ایروانی، ۱۰۷/۱؛ مؤسسه آموزشی و پژوهشی قضا، سؤال ۵۸۹۱) سن بلوغ را اماره ای هرچند قابل رد بر رشد قلمداد کرد، لکن در تبصره ۲ الحاقی به ماده، سپردن اموال را علاوه بر بلوغ به اثبات رشد موقوف کرد. متن اصلاحی ماده به نحوی متضمن لحاظ سن بلوغ در قالب ملاکی نوعی است که از نظر شرعی توجیهی نداشت. در چنین شرایطی با الحاق تبصره، معیار شخصی احراز رشد که مختار قریب به اتفاق فقها است نیز به قانون وارد شده است، در حالی که فی نفسه معارض اصلاحات صدر ماده بود. همین دوگانگی موجب تشتت در رویه قضایی و نهایتاً صدور رأی وحدت رویه شماره ۳۰ در سال ۱۳۶۴ از

۱. «وَأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ» (نساء: ۶). گفتنی است اینکه اختبار و امتحان احراز رشد چه زمانی صورت می گیرد، هرچند مشهور فقها آن را به مرحله قبل از بلوغ منحصر دانسته اند و حتی در این زمینه ادعای اجماع نیز شده است، لکن تحویل اموال باید پس از بلوغ صورت گیرد (حسینی عاملی، ۱۶/۵۹ تا ۵۵).



سوی هیئت عمومی دیوان عالی شد که جواز تصرفات مالی افراد را مستلزم اثبات رشد ایشان دانست، هرچند بالغ شده باشند. در واقع احتیاط مقنن در حفظ استثنای موضوع تبصره که منصوص قرآن بود را به کلیت ماده تعمیم داد و بدعتی جدید در تفسیر رشد ایجاد کرد که در نتیجه آن باید قلمرو رشد را به کیفیتی که در صدر ماده منعکس شده است به امور غیر مالی منصرف کرد. نتیجه تغییرات قانونی و رأی وحدت رویه مزبور آن است که افراد حق هیچ‌گونه تصرف مالی ندارند، مگر آنکه پس از بلوغ حکم احراز رشد آن‌ها صادر شود.

رویه قضایی برای احتراز از توالی فاسد چنین وضعیتی به استناد ماده واحده قانون راجع به رشد متعاملین مصوب ۱۳۱۳ در عمل، قائل به تفصیل شده است؛ به این معنا که افرادی را که به سن هجده سال تمام شمسی رسیده‌اند را رشید محسوب کرده است، ولی برای بالغان کمتر از هجده سال فرض را بر عدم رشد گذاشته مگر رشد آن‌ها قبل از اقدام حقوقی در دادگاه ثابت شده باشد (صفایی، ۱۳۰). به نظر می‌رسد هر دو سوی این تفصیل توجیه‌بردار نیست؛ زیرا هرچند برخی ماده واحده موضوع بحث را معتبر می‌دانند (شهیدی، ۲۴۷/۱)، اما در واقع امروزه مفاد ماده نسبت به اماره رشد برای بالغان بالای هجده سال به سبب همسویی با مفهوم ماده ۱۲۰۹ قانون مدنی که در سال ۱۳۷۰ نسخ شد (کاتوزیان، حقوق مدنی: قواعد عمومی قراردادها، ۳۱/۲؛ صفایی و قاسم‌زاده، ۲۴۲) و نیز تفسیر الزامی هیئت عمومی دیوان ناظر بر ماده ۱۲۱۰، استنادشدنی نیست و از طرف دیگر حکم ماده واحده مبنی بر اماره عدم رشد نسبت به بالغان زیر هجده سال نیز به این اعتبار که تکرار منطوق ماده ۱۲۰۹ می‌باشد که نسخ شده است، نمی‌تواند معتبر باشد، به‌ویژه آنکه ظهور ماده واحده در تأسیسی بودن حکم احراز رشد بالغ زیر هجده سال است که مبنای شرعی ندارد.

در هر صورت حال که قانون راجع به رشد متعاملین را باید منسوخ دانست، باید دید راهکار چیست؟ قطعاً التزام به اینکه همه تصرفات مالی شهروندان نافذ نباشد، مگر آنکه قبل از آن به دادگاه مراجعه و حکم احراز رشد خویش را بگیرند، منطقی نیست و مخالفت با آن نیز یا باید همچون رویکرد رویه قضایی در سایه تمسک به قانون منسوخ راجع به رشد متعاملین باشد یا توجیه دیگری برای آن اندیشید. به نظر می‌رسد مناسب‌ترین شیوه تدقیق در دیدگاه‌های فقهی ناظر بر مسئله است. از نظر فقهی فرد در دوران کودکی محجور است و پس از اینکه بالغ شد، باید رشد او احراز شود تا حجر شخص برطرف شود.

در این زمینه به چند نکته مهم باید توجه کرد: الف. مرجع احراز رشد اولیه، اولیای فرد هستند؛ زیرا اولاً نصوص وارده چنین ظهوری را دارد و ثانیاً در غیر این صورت افراد بعد از بلوغ باید به حاکم مراجعه کنند تا از آن‌ها رفع حجر شود، امری که پذیرفتنی نیست (علامه حلی، تذکره الفقهاء، ۲۱۶/۱۴). در این راستا ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی مصوب ۱۳۷۰ و رأی وحدت رویه که اماره رشد را نپذیرفته و بر ضرورت اثبات آن تأکید کرده‌اند، هیچ‌کدام بر موضوعیت داشتن حکم قضایی برای اثبات رشد دلالتی ندارند؛ لذا چنانچه والدین اطفال بعد از بلوغ بر رشد آن‌ها نظر دهند، اشراط آن به صدور حکم دادگاه و جاهتی ندارد. حتی اگر کسی



چنین استنباطی را با ظاهر مقررات سازگار نبیند، این نکته را نمی‌توان نفی کرد که اطلاق قانون چنین اقتضایی را دارد و در صورت تشکیک و مجمل دانستن تعابیر قانونی، راهکار اصل ۱۶۷ قانون اساسی در دسترس است که در چهارچوب آن می‌توان به فتوای امام خمینی که در اصلاحات قانون مدنی و نیز در راستای صدور رأی وحدت رویه سال ۱۳۶۴ ملحوظ بوده است نیز استناد کرد که به نظر ایشان رشد و حجر متصل به دوران کودکی مستلزم حکم قضایی نیست (خمینی، تعالیک علی وسیلة النجاة، ۴۸۶). ب. همان‌طور که برخی از فقها به درستی بیان داشته‌اند اگر مدتی از بلوغ بگذرد باید فرض بر رشیدبودن افراد شود، مگر خلاف آن ثابت شود (خوانساری، ۳/۳۶۸)؛ زیرا سفه به معنای نقصان عقلی است که یک عیب محسوب می‌شود، در حالی که اقتضای اصل در اعیان خارجی صحت و عدم عیب است (حسینی مراغی، ۲/۷۳۷) و سیره مردم و فقها در اعصار مختلف، بر معامله با افرادی که وضعیت رشد آن‌ها مشخص نیست، همانند معامله با افراد رشید است تا زمانی که خلاف آن ثابت شود (مغنیه، ۵/۹۷). در حقیقت محل اصلی اختلافات فقهی درباره ضرورت حکم قضایی برای رشد و سفه ناظر بر رشد اولیه و سفاقت متصل به دوران کودکی نیست، بلکه سفاقتی است که بعداً ممکن است بر افراد رشید عارض شده و مجدداً زایل شود؛ چراکه در غیر این صورت حتی قائلان به ضرورت حکم قضایی، ملتزم به این نتیجه عسر و حرج‌آمیز نیستند که هیچ‌کسی حق تصرف مالی ندارد، مگر قبلاً حاکم با احراز رشد به او اجازه تصرفات مالی را بدهد! (طباطبایی، ۱۰۲؛ کاشف الغطاء، علی بن محمد رضا، النور الساطع، ۱/۵۰۲).

نتیجه بحث کنونی آن شد که مجرد بلوغ، سبب نفوذ تصرفات مالی اشخاص نیست و رشد ایشان باید احراز شود بدون آنکه حکم قضایی در این زمینه موضوعیتی داشته باشد. با احراز رشد افراد هر چند از سوی اولیای آن‌ها یا گذشت مدتی از بلوغ ایشان که دست به مداخلات مالی بزنند، اصل رشیدبودن ایشان ملاک است و مدعی سفه باید خلاف آن را ثابت کند.

چنانچه راجع به افراد رشید ادعا شود بعد از رشد مبتلای به سفه شده یا دگر باره بعد از سفه متجدد رشد خود را بازیافته‌اند، برخی از فقها به استناد اینکه علت حجر سفه است و لذا با تحقق آن، شخص از تصرفات مالی ممنوع می‌شود و با زوال آن محجوریت وی پایان می‌یابد، مدخلیتی برای حکم قضایی در این زمینه قائل نیستند، به‌ویژه که از خطابات قرآن کریم نیز چنین شرطی قابل اصطیاد نیست و حتی بر آن ادعای اجماع نیز شده است (طوسی، المبسوط، ۲/۲۸۶؛ علامه حلی، تذکره الفقهاء، ۱۴/۲۱۶؛ شهید ثانی، الروضة البهیة، ۴/۱۵۹؛ صاحب‌جواهر، ۲۶/۹۷ تا ۹۴). در مقابل، بعضی حکم حاکم را شرط ثبوت رشد و سفه می‌دانند؛ چراکه اقتضای اصل، تسلیط و صحت تصرفات مالی است، افزون بر آنکه مورد بحث از موضوعات اجتهادی اختلافی است که برای رسیدگی به آن باید به حاکم شرع مراجعه کرد (ابن حمزه، ۲۳۵؛ ابن سعید، ۳۵۹؛ محقق حلی، ۲/۸۷). در این میان، اقلیت قائل به تفصیل معتقدند حجر سفيه مستلزم حکم قضایی نیست،



ولی رفع آن منوط به صدور حکم است (شهید اول، ۱۳۳؛ شیخ بهایی، ۵۲۱).

## ۲.۲. بررسی موضوع از منظر قانون مجازات اسلامی

قانون مجازات اسلامی در ماده ۱۷۰ مقرر می‌دارد: «اقرار سفیهی که حکم حجر او صادر شده است»، معتبر نیست. مقررۀ مزبور حاکی از آن است که مقنن، اصل را بر اعتبار اقرار مالی افراد دانسته است و چون این اعتبار ملازمه با رشد دارد، لذا اصل بر رشیدبودن است، مگر حجر فرد به سبب سفه مورد حکم واقع شود که اطلاق ماده اعم از سفه متصل به کودکی و غیر آن است. از آنجاکه اقرار مالی خصوصیتی ندارد، طبعاً ضابطۀ موضوع ماده قابل تعمیم به سایر تصرفات مالی نیز است و به‌طور تلویحی ماده مزبور خط پایانی بر استنباطات پیشین مبنی بر اصل عدم نفوذ تصرفات مالی تا زمانی که حکم بر رشد اخذ نشده است، می‌باشد. گفتنی است به‌رغم ظاهر عبارت ماده که شرط بی‌اعتباری اقرار را سبق صدور حکم حجر دانسته است، باید با در نظر گرفتن مواد ۷۰ و ۷۱ قانون امور حسبی مصوب ۱۳۱۹ که برای حکم حجر جنبۀ اعلامی قائل شده‌اند، چنین نتیجه بگیریم که منظور مقنن از عدم اعتبار اقرار شخص سفیه که حکم حجر او صادر شده است، آن است که بی‌اعتباری اقرار، مشروط به آن است که راجع به مقرّر حکم حجر صادر شود، اعم از آنکه حکم مزبور مقدم بر اقرار صادر شده باشد یا پس از اقرار صادر شود، ولی در رأی بر حجر مقرّر به تاریخی مقدم بر زمان اقرار تصریح شده باشد. از این‌رو اگر فرد در دادگاه به امر مالی اقرار کند، ولی بعداً حکم حجر او صادر شود و در حکم بر اینکه علت حجر در تاریخی مقدم بر اقرار حادث شده است، تصریح شود، اقرار از اعتبار ساقط می‌شود و چنانچه بر اساس آن حکم قطعی نیز صادر شده باشد از موارد اعاده دادرسی است.

## ۳. قلمرو اعتبار اقرار سفیه

ماده ۱۷۰ ق.م.ا با تفکیک دو موضوع امور کیفری و ضمان مالی ناشی از جرم، اقرار سفیه درباره موضوع نخست را نافذ و در خصوص موضوع دوم بی‌اعتبار می‌داند. در تبیین این مسئله می‌توان ضمانت‌اجراهایی که ممکن است در نهایت تعقیب دعوی عمومی و خصوصی علیه بزهکار مورد حکم قرار گیرد را در سه قسمت از هم تفکیک کرد. برخی ضمانت‌اجراها ناظر بر امور کیفری محض هستند، بدون آنکه اطلاق ضمان مالی بر آنها شود؛ مانند حبس و شلاق. بعضی از ضمانت‌اجراها جنبۀ مدنی دارند و مربوط به ضمان مالی ناشی از جرم هستند بدون آنکه صبغۀ کیفری داشته باشند؛ نظیر جبران خسارات ناشی از اتلاف و تخریب اموال. در این میان ضمانت‌اجرای دیه نیز مطرح است که از یک‌سو ماده ۱۴ ق.م.ا صراحتاً آن را مجازات تلقی کرده است و از سوی دیگر ماده ۴۵۲ همین قانون تصریح کرده است که «احکام و آثار مسئولیت مدنی یا ضمان را دارد». درحقیقت رویکرد قانونگذار مجازات اسلامی در سال ۱۳۹۲ همان‌گونه که در مقدمۀ توجیهی لایحه که از سوی دولت تقدیم مجلس شده بود نیز حاکی از اعتبار جنبۀ دوگانه برای دیه است. در بخشی از این مقدمه آمده است «به‌منظور اعطای ماهیت جبران خسارت به دیه در کنار جنبۀ کیفری آن، تلفیق و تنظیم



قواعد عمومی دیه و ارش و توضیح مسئولیت بیت‌المال در پرداخت دیه، در باب دیات موادی متناسب در این لایحه پیش‌بینی شده است.» موضع مزبور سبب شده است در اینکه آیا دیه مشمول فراز نخست ماده شده و در نتیجه اقرار سفیه نسبت به آن صحیح است یا تحت حکم بی‌اعتباری موضوع فراز دوم ماده قرار می‌گیرد، اختلاف نظر به وجود آید. برخی از حقوق‌دانان، اقرار سفیه را موجب ثبوت دیه نمی‌دانند (میرمحمدصادقی، ۴۵۱؛ مرادی، ۳۱۹) و در مقابل عده‌ای اظهار داشته‌اند «دیه در مورد این ماده، امر کیفری محسوب می‌شود و داخل در ضمان مالی ناشی از جرم نیست» (محبی و ریاضت، ۸۲۹). در مقام ارزیابی میان این نظریات باید خاستگاه فقهی آن‌ها را در نظر گرفت.

### ۳. ۱. حکم اقرار سفیه راجع به دیه

فقه‌های امامیه اقرار سفیه به جنایاتی که سبب ثبوت دیه برعهده وی می‌شوند را نپذیرفته‌اند (شهید اول، ۲۷۰)؛ زیرا او به چیزی اقرار کرده است که از تصرف در آن ممنوع است و با ترتیب اتردادن به چنین اقراری درحقیقت معنای حجر سفیه نادیده انگاشته می‌شود؛ چراکه با این اقرار، مقرّله از وی مال می‌گیرد. درباره این حکم تفاوتی نمی‌کند که اقرار به جنایتی شده باشد که در زمان مقدم بر حجر و عروض سفیه تحقق یافته باشد یا مؤخر بر آن (مغنیه، ۹۶/۵). بر این اساس درباره عدم اعتبار اقرار سفیه در ثبوت دیه جنایات شبه‌عمد بحثی نیست، ولی در خصوص جنایات خطای محض اختلاف نظر وجود دارد. عده‌ای اقرار سفیه را تنها راجع به جنایت شبه‌عمد معتبر نمی‌دانند؛ چراکه در این باره دیه نه برعهده عاقله، که در مال یا ذمه مقرّ ثابت می‌شود، اما در خصوص جنایت خطای محض معتقدند اقرار معتبر است (کاشف الغطاء، محمدحسین، سفینه النجاة، ۷۸/۳). سایرین بر این اعتقادند که اقرار سفیه در جنایت خطای محض نیز پذیرفته نیست (مقدس اردبیلی، ۱۶۱/۱۴؛ مدنی کاشانی، ۱۲۰؛ نجفی مرعشی، ۶۷/۲). دیدگاه اخیر قابل دفاع است؛ زیرا اقرار به جنایت خطای محض موجب ثبوت دیه بر ذمه مقرّ و نه عاقله می‌شود که سبب مانع از اعتبار آن است. حاصل آنکه با لحاظ مبانی فقهی باید گفت دیه مانند سایر اموال از طریق اقرار سفیه ثابت نخواهد شد. از این رو می‌توان ماده ۱۷۰ را این‌گونه تفسیر کرد که مقنن در ابتدا اقرار در مطلق امور کیفری را نافذ دانسته است، امور کیفری اعم از قصاص، دیه، حد و تعزیر است. اما در ادامه، اطلاق مزبور را تقیید و آن دسته از امور کیفری که جنبه ضمان مالی دارند مانند دیه را از شمول حکم مستثنی کرده است. حتی با فرض ملتزم‌نبودن به چنین برداشتی در نهایت باید گفت باتوجه به ماهیت دوگانه دیه در قانون مجازات اسلامی دو فراز ماده در این زمینه تعارض دارند که موافق اصل ۱۶۷ قانون اساسی مراجعه به منابع و فتاوی فقهی متعین خواهد شد که نتیجه چنین مراجعه‌ای همان‌گونه که اشاره شد عدم ثبوت دیه برعهده مقرّ سفیه است.

در بحث کنونی فرض آن است قتل غیرعمدی واقع شده و کسی نیز با تمامی شرایط به آن اقرار کرده است ولی از نظر حجر نمی‌توانیم او را به دیه محکوم کنیم. پس تکلیف حق مجنی علیه چگونه خواهد شد؟



نمی‌توان به سبب امتنان به سفیه که مقتضای ظهور ادله نقلی ناظر بر حجر وی است، از حق مقرله چشم‌پوشی کرد. تا جایی که تتبع نویسنده نشان می‌دهد که فقها در اینجا حکم خاصی را بیان نکرده‌اند، ولی به نظر می‌رسد چاره‌ای جز التزام به مسئولیت بیت‌المال در پرداخت دیه نیست. موضعی که بسیاری از فقها درباره اقرار سفیه به نسب مدنظر داشته‌اند. به نظر ایشان چون اصل نسب جنبه مالی ندارد، اقرار از این رو معتبر است، اما راجع به وجوب نفقه مقرّبه اثری بر اقرار مترتب نخواهد شد. با وجود این تصریح کرده‌اند که باید آن را از بیت‌المال پرداخت؛ چراکه فلسفه وجودی بیت‌المال، رعایت مصالح مسلمانان است و مورد مزبور نیز شامل آن خواهد شد (طوسی، المبسوط، ۲/۲۸۷؛ علامه حلی، تحریر الأحکام، ۲/۵۳۹؛ شهید ثانی، الروضة البهیة، ۴/۱۵۳؛ محقق کرکی، ۵/۲۰۱). اتفاقاً در خصوص دیه، به نظر شناسایی مسئولیت پرداخت دیه برای بیت‌المال با چالش کمتری همراه است. در این زمینه می‌توان از قاعده هدرنرفتن خون مسلمان نیز برای تقویت حکم بهره گرفت؛ زیرا از یک سو با احراز ایراد آسیب جسمی به قربانی بی‌گناه و از سوی دیگر منع شرعی از اخذ دیه از متهم سفیهی که جز اقرار وی دلیل دیگری در دسترس نیست، هیچ راهی جز ضمان بیت‌المال باقی نمی‌ماند. در تأیید این مبنا می‌توان به عموم مستندات نقلی قاعده هدرنرفتن خون مسلمان توجه کرد که شمول آن‌ها اعم از حالتی است که قاتل شناسایی نشده یا به‌رغم شناسایی قاتل، امکان اخذ مال از وی وجود ندارد. لذا درباره اقرار سفیه چه حسب اقرار، وی را قاتل بدانیم و سفه او مانع اخذ دیه از وی شود و چه اقرار را از اساس باطل دانسته و او را اساساً قاتل ندانیم، در هر دو صورت در استنادپذیری قاعده اشکالی وجود نخواهد داشت؛ از این رو لازم است قانونگذار در این خصوص تدبیری بیاندیشد که در غیر این صورت باتوجه به خلاف اصل بودن ضمان بیت‌المال بعید است دادگاه‌ها در چنین مواردی حکم به پرداخت دیه از بیت‌المال دهند.

در هر صورت منظور از عدم اعتبار اقرار سفیه در چنین مواردی، راجع به ثبوت دیه است و نه اصل ارتکاب جنایت، چه به‌عنوان نمونه اگر سفیه به جنایت شبه‌عمد مستوجب دیه و تعزیر اقرار کرده باشد، از نظر دیه نمی‌توان وی را محکوم کرد، اما حکم به تعزیر غیرمالی در این زمینه با مانعی روبه‌رو نیست. از این رو کلیت این بیان برخی از حقوق‌دانان مبنی بر اینکه درباره جنایات غیرعمد، اقرار سفیه نافذ نیست (مرادی، ۳۱۹) قابل مناقشه است؛ زیرا اقرار از نظر دیه اعتباری ندارد والا می‌توان حکم به مجازات را بر پایه آن استوار کرد. فقها نیز تجزیه اقرار متشکل از دو جنبه مالی و غیرمالی از سوی سفیه را پذیرفته‌اند (مؤسسه آموزشی و پژوهشی قضاء، سؤال ۶۵۸۷). ایشان در خصوص اقرار به سرقت موجب حد با تجزیه در آثار آن، حد را ثابت شده می‌دانند ولی حکم اعاده مال را منتفی دانسته‌اند (شهید ثانی، الروضة البهیة، ۹/۲۷۷؛ خمینی، تحریر الوسيلة، ۲/۵۲۲؛ فاضل لنکرانی، ۴۵۵). در دکتترین حقوقی ما نیز این امر پذیرفته شده است؛ چراکه حقوق‌دانان تصدیق کرده‌اند اگر سفیه به ازدواج اقرار کند، اقرار او راجع به رابطه زوجیت مؤثر است، ولی



از نظر مهریه قدرت اثباتی ندارد (شمس، ۱۸۵).

### ۳.۲. حکم اقرار سفیه راجع به ضمانت اجراهای کیفری

باتوجه به مفاد ماده ۱۷۰ درباره عدم اعتبار اقرار سفیه، در ضمانت مالی محض تردیدی نیست، ولی در خصوص امور کیفری محض، قانونگذار به تبعیت از قول مورد اتفاق نظر فقها (علامه حلی، تذکره الفقهاء، ۱۴/۲۳۰) سفاقت را مانع از نفوذ اقرار ندانسته است. باوجود این، دو مسئله در این زمینه چالش برانگیز است.

#### ۳.۲.۱. حکم اقرار سفیه راجع به مجازات مالی

مسئله نخست، در خصوص اقرار سفیه به جرایمی است که ضمانت اجراهای کیفری مالی مانند جزای نقدی و مصادره را به دنبال دارد. حقیقت مطلب آن است از نظر فقهی همان ملاکی که مانع از اثرگذاری چنین اقراری برای ثبوت دیه و ضمانت مالی می‌شد، در مجازات‌های مالی نیز جریان دارد؛ زیرا در اینجا نیز پذیرش اقرار جز به معنای بی تفاوتی در خصوص حجر مقرر و در نتیجه انتزاع مال از مالکیت وی به سبب ترتب اثر حقوقی بر عمل او نخواهد بود. اتفاقاً می‌توان در اینجا از قیاس اولویت نیز بهره برد؛ چراکه باتوجه به آنکه در اهتمام شرع مقدس و به تبع آن حقوق کیفری ما درباره تقدم حقوق الناس بر حقوق الله و حقوق عمومی تردیدی وجود ندارد، از این رو جایی که حجر سفیه حتی اجازه اخذ مالی که به سبب اقرار متعلق حق خصوصی دیگری است اعم از خسارات یا دیات را نمی‌دهد، به طریق اولی نباید اخذ مال از سفیه در جایی که صبغه حق الناس ندارد و جنبه عمومی دارد تجویز شود، چراکه فقها همان گونه که اشاره شد حتی در سرقت موجب حد، دو مرتبه اقرار سفیه را موجب الزام وی به اعاده مال ندانسته و تنها کیفر غیر مالی را اجازه داده‌اند. در این باره استفتایی به این شرح از برخی از فقهای معاصر به عمل آمده است که «آیا اقرار سفیه نسبت به جرایمی که دارای مجازات جزای نقدی است، نافذ است؟» در پاسخ به این سؤال حضرات بهجت، مکارم شیرازی و سبحانی بر نافذ نبودن چنین اقراری فتوا داده‌اند (مؤسسه آموزشی و پژوهشی قضاء، سؤال ۶۸۲۱). آیت الله موسوی اردبیلی نیز در پاسخ به همین مسئله بیان داشته‌اند: «اگر اقرار به جرم، اثر مالی داشته باشد، اقرار سفیه نسبت به آن نافذ نیست، اما در مورد دیگر آثار نافذ است» (۱/۱۲۱).

تبع نگارنده نشان می‌دهد هیچ فقیهی بر جواز اجرای مجازات مالی به واسطه اقرار سفیه فتوا نداده است؛ بلکه از تعبیر فقها کاملاً مشخص است که اقرار سفیه در عرصه کیفری تا زمانی درخور ترتیب اثر است که جنبه مالی نداشته باشد. به طور نمونه علامه حلی در تذکره الفقهاء در بحث از احکام سفیه ضمن بیان کلی مبنی بر بی اعتباری اقرار سفیه در مال، اعم از عین یا دین، با این استدلال که پذیرش چنین اقراری معنای حجر را لغو کرده است، چراکه با اقرار او زمینه اخذ مال وی توسط مقررله فراهم می‌شود و درحقیقت وی به چیزی که از تصرف در آن ممنوع بوده است، اقرار کرده است (۱۴/۲۳۲). به طور خاص متعرض حکم اقرار در قلمرو کیفری شده و می‌نویسد: «لو أقر السفیه بما یوجب قصاصاً أو حداً أو تعزیراً کالزنا، و السرقة و الشرب



و القذف و الشتم و القتل العمد و قطع الجارحه، قبل منه، لأنه مكلف عاقل و يحكم عليه به في الحال، و لانعلم فيه خلافاً بين أهل العلم، لأنه لا تعلق لهذا الاقرار بالمال حتى يتأثر بالحجر.» (همان، ۱۳۸۰/۱۴)، ایشان در ادامه در خصوص اقرار به سرقت بر نفوذ آن در خصوص حد و نه ضمان مالی، تصریح می‌کند. چنین رویکردهایی کاملاً مشخص می‌کند که اقرار سفیه به یک جرم تعزیری نمی‌تواند به حاکم اختیار دهد که اموال او را به‌عنوان مجازات اخذ کند، زیرا همین که بنا بر ترتب آثار مالی بر اقرار سفیه باشد، حجر مانعیت در تأثیرگذاری ایجاد می‌کند، چه این آثار صبغه مدنی داشته باشند و چه دارای جنبه کیفری باشند. با وجود این نمی‌توان این حقیقت را نفی کرد که مفاد ماده ۱۷۰ ق.م.ا. حاکمی از اعتبار اقرار سفیه درباره مجازات‌های مالی است، لکن چون از یک سو مطابق اصل چهارم قانون اساسی همه مقررات موضوعه باید بر اساس موازین اسلامی باشد و دأب قانونگذار نیز بر آن است که قانون مخالف احکام فقهی وضع نکند و از سوی دیگر در خصوص مسئله حاضر، اقتضای مستندات فقهی مغایر نتیجه مأخوذ از اطلاق قانون است. بنابراین احتیاط اقتضا می‌کند دادگاه‌ها در جرایمی که دلیل اثباتی آن بر اقرار سفیه مبتنی است، چنانچه مجازات اصلی جرم شامل کیفر مالی و غیر مالی به شکل تخییر است، از صدور حکم به مجازات مالی اجتناب کنند و در مواردی که مجازات مالی جنبه الزامی دارد، با تشکیک در اطلاق امور کیفری و مجمل‌انگاری آن به اصل ۱۶۷ قانون اساسی مراجعه کرده و مجازات مالی را در اثر اقرار سفیه قابل حکم ندانند. اما چون فرض آن است که در این موارد رفتار موضوع اتهام به هر صورت در قانون جرم‌انگاری شده است، ولی مجازات اجراشدنی برای آن مشخص نشده است، تمسک به راهکار مطرح در ماده ۶۹ ق.م.ا. از نظر حکم به مجازات جایگزین می‌تواند توجیه یابد. باید اذعان کرد که چنین تفسیری باتوجه به ظهور و وضوح عبارات ماده ۱۷۱ به نوعی اجتهاد در مقابل نص است؛ لکن چاره‌ای جز این تفسیر برای فائق آمدن بر ایراد شرعی مذکور نیست.

### ۲.۲.۳. حکم اقرار سفیه راجع به جرایم مالی

مسئله دوم ناظر بر اقرار سفیه به جرایمی است که موضوع آن‌ها مالی است. برخی معتقدند اقرار سفیه در امور کیفری‌ای که با امر مالی عجین شده و در واقع یکی از ارکان احراز بزه، بحث اموال ناشی از موضوع جرم است مانند اختلاس، نافذ نیست؛ چون از ماده ۱۲۰۸ قانون مدنی برداشت می‌شود که سفیه ارزش واقعی مال را نمی‌داند، لذا زمانی که مقوم امر جزایی، امر مالی باشد؛ چون سفیه اطلاع از ارزش اموال ندارد باید گفت: ماده ۱۷۰ منصرف از این موارد است (عابدی، ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۱). تحلیل مزبور درخور تأمل است؛ زیرا اثر حجر سفیه صرفاً ممنوعیت از تصرفات مستقل مالی است، به طوری که در صورت اقدام نافذ نخواهد بود. بنابراین در جایی که سفیه مرتکب جرم علیه اموال و مالکیت یا در تعبیر اعم جرم مالی شود و بر انجام آن اقرار کند، پذیرش چنین اقراری و حکم به مجازات غیر مالی در این خصوص اشکالی ندارد؛ زیرا در اینجا اثر اقرار در تحمیل ضمانت اجرای مالی نمود نیافته است تا حجر وی آن را منع کند. اینکه گفته شود چون فرد



سفیه توانایی درک ارزش مال را ندارد، لذا اصل ثبوت جرم به چالش کشیده می‌شود نیز وجهی ندارد؛ چراکه اولاً تحقق رکن روانی لازم برای شکل‌گیری جرم در سفیه یا اعتبار اهلیت جزایی در وی برخلاف افرادی مانند دیوانگان با اختلالی روبه‌رو نیست، چون سفیه با ادراک و اراده، قصد ارتکاب در خصوص حق مالی‌ای که می‌دانسته متعلق به دیگری است را کرده است و اصولاً واجد انگیزه مالی هم بوده که چنین عملی را مرتکب شده است، هرچند بعد از تحصیل مال آن را به‌صورت معقولی مصرف نکند که امر اخیر نافی مسئولیت کیفری در وی نخواهد بود؛ ثانیاً توجه‌نکردن به ارزش مالی موضوع جرم هم نمی‌تواند برای وی دفاعی را شکل دهد و در این زمینه می‌توان از مسئله سرقت حدی اخذ ملاک کرد؛ همان‌طور که بسیاری از فقها بیان داشته‌اند حتی اگر سارق به تصور کم‌ارزش بودن مال و اینکه از نصاب کم‌تر است، آن را برآید، بعد کاشف به عمل آید که ارزش مال به اندازه نصاب بوده است، عذر مزبور نمی‌تواند حد را از او ساقط کند (علامه حلی، قواعد الاحکام، ۵۵۶/۳؛ شهید ثانی، الروضة البهیة، ۲۳۲/۹؛ فاضل هندی، ۵۷۹/۱۰؛ صاحب‌الجواهر، ۴۹۹/۴؛ خمینی، تحریرالوسیلة، ۴۸۵/۲).

#### ۴. اثر اقرار سفیه

نکته دیگری که درباره ماده ۱۷۰ ق.م.ا. باید بحث کرد، آن است که مقنن در فراز نخست ماده به نفوذ اقرار شخص سفیه در امور کیفری و در فراز دوم به بی‌اعتباری اقرار در ضمان مالی ناشی از جرم حکم کرده است. این نوع بیان ممکن است این شبهه را القا کند که منظور قانونگذار از بی‌اعتباری، عدم نفوذ و نه بطلان اقرار است. در تبیین اینکه در برداشت مزبور تنفیذ به چه کیفیتی صورت می‌گیرد، چند فرض قابل تقدیر است: نخستین فرض آن است که از منظر مقنن اقرار سفیه با اجازه و امضای ولی نافذ خواهد شد و برای تأیید این برداشت چه‌بسا ماده ۱۲۱۴ قانون مدنی استشهد شود. موضعی که در آثار برخی از حقوق‌دانان نیز دیده می‌شود که ناکارایی اقرار سفیه در امر مالی را محدود به صورتی کرده‌اند که ولی او آن را تأیید نکند (شمس، ۱۸۵). دیدگاه مزبور درخور دفاع نیست؛ زیرا سفیه مسلوب‌العبار نیست و صرفاً از تصرف مستقل در امور مالی ممنوع است که با انضمام اذن ولی، اعمالش نفوذ می‌یابد؛ لکن اولاً همان‌گونه که به‌درستی بیان شده امکان تنفیذ اعمال سفیه ویژه امور انشایی است و در اخبار رعایت نمی‌شود (کاتوزیان، اثبات و دلیل اثبات، ۲۰۸/۱)؛ ثانیاً چون نتیجه تنفیذ چنین اقراری اصولاً با شرط رعایت غبطه و مصلحت سفیه که در اعمال ولایت بر او لازم است جمع‌شدنی نیست، لذا اقرار امضاشدنی نیست.

دومین فرض تنفیذ این است که منظور مقنن آن باشد که اقرار سفیه در دوره حجر نافذ نباشد نه اینکه به‌طور کلی باطل باشد، لذا بعد از خروج از حجر می‌توان وی را مطابق اقرار پیشین بازخواست یا حتی آن را تصدیق و تنفیذ کرد. احتمال اخیر نیز پذیرفتنی نیست؛ زیرا ملاک حجر در سفیه همانند کودک و دیوانه است که در راستای حفظ منافع و جلوگیری از ضرر به آن‌ها پیش‌بینی شده است. از این‌رو اگر در آن حالت اقرار



کند، به دلیل محجور بودن، اقرار معتبر نیست و تنفیذ اقرار پس از رفع حجر خلاف فلسفه پیش گفته است، در غیر این صورت نهاد حجر لغو می‌شود؛ چون در این صورت تنها اثر آن در تأخیر زمانی ایراد ضرر، پدیدار خواهد شد که پذیرفتنی نیست. به این دلیل دفع ضرر تنها با ابطال اقرار از اساس حاصل می‌شود (علامه حلی، تذکره الفقهاء، ۲۳۳/۱۴؛ حسینی عاملی، ۱۴۸/۱۶). از این رو فرض وجود ذهنیت نفوذ اقرار پس از رفع حجر در قانونگذار باتوجه به سیاق عبارات ماده ۱۷۰ منتفی است.

نتیجه بررسی نشان می‌دهد منظور از بی‌اعتباری، همان بطلان اقرار است و مفاد ماده ۱۲۶۳ قانون مدنی نیز مؤیدی بر این استنباط است. این نقد بر مقنن وارد می‌شود که قرارداد سفیه در عرض ورشکسته تحت شمول حکم واحد توجیه‌شدنی نیست؛ زیرا در نفوذ اقرار مفلس راجع به خود مقرّ تردیدی نیست و اختلاف آرا تنها ناظر بر آثاری است که چنین اقراری بر وضعیت طلبکاران دارد.

### نتیجه‌گیری

تتبع در منابع فقهی در راستای تحلیل ماده ۱۷۰ قانون مجازات اسلامی راجع به حکم اقرار سفیه در دعاوی کیفری ما را به نتایجی چند رهنمون می‌سازد:

۱. رشد مالی در مسئولیت کیفری افراد و به تبع آن اقرار ایشان در این زمینه تأثیری ندارد و ماده ۹۱ ق.م.ا. صرفاً مربوط به رشد عقلانی از نظر توانایی ادراک ماهیت و آثار مترتب بر رفتار ارتكابی است که با امور مالی ارتباط ندارد.

۲. مجرد بلوغ، سبب تحقق رشد مالی در اشخاص نیست. با احراز رشد از طریق هر چند از سوی اولیا یا گذشت مدتی از بلوغ، اصل رشد جاری می‌شود و مدعی سفه باید خلاف آن را از طریق اخذ حکم از دادگاه ثابت کند و مادام که حکم حجر صادر نشود، اقرار اشخاص هر چند در امور مالی نافذ است. برخلاف ظاهر ماده ۱۷۰ حکم مزبور جنبه اعلامی دارد و لذا اگر پس از اقرار حکم حجر صادر شود و عروض سفه را به تاریخی مقدم بر اقرار پیشین برگرداند، اقرار از اعتبار افتاده و چنانچه حکم قطعیت یافته باشد، درخور اعاده دادرسی است.

۳. ظاهر ماده ۱۷۱ مشعر بر اعتبار اقرار سفیه در امور کیفری است. دربارهٔ دیه، اقرار سفیه اثری ندارد؛ هر چند بر مقنن لازم بود در چنین مواردی بر مسئولیت بیت‌المال برای پرداخت دیه تصریح می‌کرد. در خصوص سایر ضمانت‌اجراهای کیفری نیز باید گفت رویکرد مقنن در معتبر دانستن اقرار سفیه در مجازاتی که ماهیت مالی دارد، از نظر فقهی درخور نقد است؛ چراکه ملاک حجر در چنین مواردی نیز مانع از نفوذ اقرار است.

۴. دربارهٔ اقرار سفیه راجع به ضمان مالی ناشی از جرم اعم از آنکه در قالب دین یا بر عین معینی تعلق گیرد، اقرار معتبر نیست و نه تنها توسط اولیای او تنفیذ نمی‌شود، حتی با زوال حجر نیز نفوذ نمی‌یابد.



## منابع

- ابن حمزه، محمد بن علی، الوسيلة إلى نيل الفضيلة، چاپ اول، قم: منشورات مكتبة آیت الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۸ق.
- ابن زهره، حمزه بن علی، غنیه النزوع إلى علمی الاصول و الفروع، چاپ اول، قم: مؤسسه امام صادق (ع)، ۱۴۱۷ق.
- ابن سعید، یحیی بن احمد، الجامع للشرایع، چاپ اول، قم: مؤسسه سیدالشهداء (ع) العلمیه، ۱۴۰۵ق.
- ایروانی، علی، حاشیه المکاسب، چاپ اول، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۰۶ق.
- حاجی ده آبادی، احمد، ادله اثبات کفری در اسلام: مبانی و موارد تفکیک از ادله اثبات مدنی، چاپ اول، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۸.
- حسینی عاملی، محمد جواد بن محمد، مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۹ق.
- حسینی مراغی، عبدالفتاح بن علی، العناوین، چاپ اول، قم: انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ق.
- خمینی، روح الله، تعالیق علی وسیله النجاة، چاپ اول، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۲۲ق.
- \_\_\_\_\_، تحریر الوسيلة، چاپ اول، قم: دارالعلم، بی تا.
- خوانساری، احمد، جامع المدارک، چاپ دوم، قم: اسماعیلیان، ۱۴۰۵ق.
- شمس، عبدالله، ادله اثبات دعوا، چاپ چهارم، تهران: دراک، ۱۳۸۸.
- شهید اول، محمد بن مکی، اللمعة الدمشقیة فی فقه الامامیه، چاپ اول، بیروت: دار التراث و الدار الاسلامیه، ۱۴۱۰ق.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، چاپ اول، قم: داوری، ۱۴۱۰ق.
- \_\_\_\_\_، مسالک الافهام، چاپ اول، قم: مؤسسه المعارف، ۱۴۱۳ق.
- شهیدی، مهدی، تشکیل قراردادهای، چاپ هشتم، تهران: مجد، ۱۳۹۰.
- شیخ بهایی، محمد بن حسین، جامع عباسی، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۲۹ق.
- شیرازی، عبدالحسین، حقوق قراردادهای، چاپ اول، تهران: سمت، ۱۳۹۶.
- صاحب جواهر، محمد حسن بن باقر، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، چاپ هفتم، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ق.
- صفایی، حسین؛ سید مرتضی قاسم زاده، حقوق مدنی: اشخاص و محجورین، چاپ شانزدهم، تهران: سمت، ۱۳۹۶.
- صفایی، سید حسین، قواعد عمومی قراردادهای، چاپ بیست و پنجم، تهران: میزان، ۱۳۹۵.
- طباطبایی، محمد، کتاب المناهل، چاپ اول، قم: آل البيت (ع)، بی تا.
- طوسی، محمد بن حسن، المبسوط فی فقه الامامیه، چاپ سوم، تهران: المكتبة المرتضویة لاحیاء الآثار الجعفریة، ۱۳۸۷ق.
- \_\_\_\_\_، الاقتصاد الهادی إلى طریق الرشاد، چاپ اول، تهران: کتابخانه جامع جهل ستون، ۱۳۷۵ق.
- عابدی، احمد رضا، آیین دادرسی کفری، چاپ اول، تهران: مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضاییه، ۱۳۹۸.
- علامه حلی، حسن بن یوسف، تذکره الفقهاء، چاپ اول، قم: آل البيت (ع)، ۱۴۱۴ق.





\_\_\_\_\_، تحریر الأحكام الشرعية على مذهب الامامية، چاپ اول، قم: مؤسسه امام صادق(ع)،

۱۴۲۰ق.

\_\_\_\_\_، قواعد الأحكام، چاپ اول، قم: انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ق.

فاضل لنکرانی، محمد، تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسیلة: المضاربه و الحجر و الافرار، چاپ اول، قم: مرکز فقه ائمه اطهار(ع)، ۱۴۲۵ق.

فاضل هندی، محمد بن حسن، کشف اللثام عن قواعد الأحكام، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۶ق.  
قمی، ابوالقاسم، جامع الشتات، چاپ اول، تهران: کیهان، ۱۴۱۳ق.

کاتوزیان، ناصر، حقوق مدنی: قواعد عمومی قراردادها، چاپ چهارم، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۳.  
\_\_\_\_\_، اثبات و دلیل اثبات، چاپ سوم، تهران: میزان، ۱۳۸۴.

کاشف الغطاء، علی بن محمد رضا، النور الساطع فی الفقه النافع، چاپ اول، نجف اشرف: الآداب، ۱۳۸۱ق.  
کاشف الغطاء، محمد حسین، سفینه النجاة، چاپ اول، نجف: مؤسسه کاشف الغطاء، ۱۴۲۳ق.

محبی، جلیل و زینب ریاضت، شرح قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲، چاپ اول، تهران: میزان، ۱۳۹۷.  
محقق حلی، جعفر بن حسن، شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، چاپ دوم، قم: اسماعیلیان، ۱۴۰۸ق.

محقق کرکی، علی بن حسین، جامع المقاصد فی شرح القواعد، چاپ دوم، قم: آل البيت(ع)، ۱۴۱۴ق.  
مدنی کاشانی، رضا، کتاب القصاص للفقهاء و الخواص، چاپ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۰ق.

مرادی، حسن، جرایم علیه اشخاص: جنایات، چاپ اول، تهران: میزان، ۱۳۹۶.

مرتضی زبیدی، محمد بن محمد، تاج العروس من جواهر القاموس، چاپ اول، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۴ق.  
مغنیه، محمد جواد، فقه الامام جعفر الصادق علیه السلام، چاپ دوم، قم: انصاریان، ۱۴۲۱ق.

مقدس اردبیلی، احمد بن محمد، مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی،  
۱۴۰۳ق.

مقری، احمد بن محمد، المصباح المنیر، چاپ اول، قم: دارالرضی، بی تا.

موسوی اردبیلی، سید عبدالکریم، حقوق و دادرسی کیفری در آئینه فقه، چاپ اول، قم: رادنگار، ۱۳۹۲.  
مؤسسه آموزشی و پژوهشی قضا، گنجینه استفتانات قضایی، نسخه ۲، بی جا: بی تا، ۱۳۹۰.

میر محمد صادقی، حسین، حقوق کیفری اختصاصی: جرایم علیه اشخاص، چاپ بیستم، تهران: میزان، ۱۳۹۴.

نجفی مرعشی، شهاب الدین، القصاص علی ضوء القرآن و السنة، چاپ اول، قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی  
نجفی، ۱۴۱۵ق.